هو العلیم

علم خداوند به آینده و حضور همه اشیاء نزد او

تبیین آیات قرآن و تفاوت وحدت وجود با تثلیث

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه صدوپنجم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

جایگاه علم الهی در بحث بداء

چون این بحث بداء یک ارتباط خیلی وثیقی با بحث علم پروردگار دارد و بالتّبع در قضیه، جبر و تفویض و اختیار پیش می‌آید، ما در همان نَهَج اصولیین بحث می‌کنیم. گرچه قاعدهٔ این بحث این است که مسئله را از دید فلسفی نگاه کنیم و بحث را به حقیقت وجود ببریم؛ ولی فکر می‌کنم اگر بخواهیم قضیه را به آنجاها بکشانیم، از طور بحث خارج شویم. لذا در همین‌جا گاه‌گاهی ممکن است صحبت‌هایی شود؛ اما مدار بحث بر همین مدار بحث‌های اصولی دور می‌زند.

حقیقت علم و تفاوت علم خالق و مخلوق

برای وارد شدن در این مطلب به‌نظر می‌رسد در وهلهٔ اوّل حقیقت علم را بیان کنیم که علم چیست و اختلاف بین عالِم در مخلوق و در خالق به چه کیفیت است؟ علم عبارت است از انکشاف واقع؛ انکشاف یک حقیقت لدی العالم که این انکشاف به معنای ظهور بعد الخفاء نیست؛ بلکه انکشاف در اینجا به معنای کشف و به معنای ظهور است که هم شامل علم حصولی می‌شود و هم علم حضوری.

علم حصولی و پیدایش صورت ذهنی

در علم حصولی ظهور بعد الخفاء هست؛ یعنی صورت ذهنیه‌ای از واقعه‌ای در عالِم تحقق پیدا می‌کند که آن صورت ذهنیه مسبوق به عدم و مسبوق به جهل است؛ این علم حصولی می‌شود و کیفیت علم حصولی و عروض آن بر ذهن و بر نفس به‌عنوان کیف یا به‌عنوان اضافه و انتساب و یا به هر عنوان دیگری در جای خودش بحث شده است.

علم حضوری اشیاء به خود و به علت

صورت دوم علمیّه صورت علم حضوری است که در علم حضوری خود وجود شیء برای شیء حاضر است و ذات به علم حضوری به ذات خودش عالم است و از آنجایی که اشیاء به علم حصولی برای عالِم حاصل هستند (البته برگشتش به علم حضوری است که در فلسفه می‌آید) باید این اشیاء در وهلهٔ اوّل برای خودشان به علم حضوری حاضر باشند و در این مسئله بین انسان و ذوالعقل و غیر انسان فرقی ندارد؛ همهٔ اشیاء به ذات خودشان علم حضوری دارند و چون ذات به ذات خود علم حضوری دارد، درحالی‌که معلول و مخلوق است و در رتبهٔ ادنیٰ از علت خود قرار دارد، به طریق اولیٰ باید حضور عند العلّه داشته باشد؛ چون علت مفیض وجود است به ذوات امکانیه و به طریق اولیٰ باید پیش علةالعلل وجود حضوری داشته باشد؛ چون او مُبدع و مبدأ و مَنشأ برای سلسلهٔ امکان است.

بنابراین تمام اشیاء باید علم حضوری و تحقق حضوری داشته باشند پیش علةالعلل و در ذات علةالعلل که عبارت است از وجود باری‌تعالیٰ. در این مسئله دیگر نیازی به توضیح نیست؛ چون در جای خود و در فلسفه بحث از این زیاد شده است[1] و دیگر وارد شدن در این مسئله تطویل است.

تفسیر سوره توحید و احاطه علمی خداوند

از نقطه‌نظر قرآن آیاتی داریم که این آیات دلالت بر تحقق علت قیّومیهٔ پروردگار با همهٔ اشیاء دارد؛ یکی از آنها سورهٔ مبارکهٔ توحید است که ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ﴾[2] است.

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به *نهایة الحکمة*، ج ۱، ص ۳۵۰ رجوع شود.

[2] سوره توحید (۱۱۴)، آیه ۱ و ۲؛ *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۵۶:
«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیّت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است،

صمدیت و استغنای ذات الهی

معنا و مفهوم «صمد» که بعد از «أحَد» آمده است، یک معنای عجیبی است و یک ظریفه و لطیفهٔ عجیبی در اینجا هست؛ أحدی که یکتاست و دو ندارد و ثانی برای او مفروض‌المَحال است؛ لازمهٔ أحدیّت صمدیّت است؛ یعنی چون أحد ثانی نمی‌پذیرد، صمد است و صمد از بطن أحَد بیرون کشیده می‌شود؛ چون أحد ثانی برای ذات خود نمی‌پذیرد، ثانی برای کمال خود نمی‌پذیرد، ثانی برای غنای خود نمی‌پذیرد و ثانی برای وجوب نمی‌پذیرد، باید آن «أحَد» مستغنی بالذات باشد از همهٔ آثار و شواهد وجود؛ هیچ اثری اضافهٔ به او نمی‌کند و هیچ کمالی به کمال او اضافه نمی‌کند و هیچ علم و احاطه‌ای به نقصان و خلأ علمی او اضافه نمی‌کند؛ این معنای صمدیت است.

یعنی استغنای حضرت حق مِن جمیع الجهات و عدم خلأ، خُلو ذات از همهٔ شوائب کثرت و از همهٔ آثار و کمالات عالم کثرت. این معنای صمدیت است: عدم تَطرُّق نقصان در ذات اوست، عدم تطرّق نقص و ضعف و خلأ و خُلُو در ذات و کمالات او.

حضور اشیاء و نفی نقصان از علم خداوند

بنابراین تمام اشیاء حضور علّی پیش پروردگار دارند و پروردگار علت برای این حضور است و علت برای این شهود است؛ چون اگر حضور نداشتند و بعد حضور پیدا می‌کردند، این یک خلأ و نقص و ضعفی نسبت به ذات بود؛ احاطهٔ علمی پروردگار اقتضای عدم تطرُّق نقصان و خلأ را نسبت به عالم امکان می‌کند. ما به این مقدار نسبت به این آیه در اینجا بیان کردیم.[1]

پاسخ به پرسش از نسبت احدیت و صمدیت

ـ **تلمیذ**: صمد علت أحدیت است؛ معمولاً علت را بعد...

ـ **استاد**: صمد علت أحدیّت نیست؛ بلکه صمد نظر به کثرت دارد. یعنی مبدأ تمام کمالات کثرت در وجود حضرت حق است. تمام نقصانی که مربوط به عالم کثرت است علت تامهٔ برای افاضه در وجود حق است.

تمام خلأ و تمام آن مراتب ضعفی که در عالم امکان است در وجود او راه ندارد. چرا راه ندارد؟! چون او دو ندارد. اگر او دو داشت، ثانی می‌پذیرفت؛ در این کمال ثانی می‌پذیرفت، در ضرورت ثانی می‌پذیرفت، [من‌باب‌مثال] یک ذات دیگری بود که آن‌هم واجب‌الوجود بود، یک ذات دیگری بود که آن‌هم کمالات را داشت، ذات دیگری بود که آن‌هم جامع آن صفات بود؛ چون ذات دیگری نیست و أحد است و همتا ندارد، پس ذات او هیچ‌جهت نقصان ندارد؛ چون هر جهت نقصانی موجب تطرّق ثانی برای او می‌شود. این یک آیه بود.

تفسیر آیه نجوا و معیت خداوند با اشیاء

آیهٔ دیگری که در اینجا هست این است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُواْ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.[2]

یا توپُر است و توخالی نیست.)»

[1] جهت اطلاع بیشتر به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۶۸ ـ ۲۷۱، روایات وارده در تفسیر معنی «صمد» رجوع شود.

[2] سوره مجادله (۵۸)، آیه ۷؛ *شرح فقراتی از دعای افتتاح*، ص ۱۹۸:

«آیا ندیدی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا بر آن آگاه است؟ هیچ‌گونه آهسته سخن گفتن و راز گفتن در میان سه نفر نیست مگر آنکه خداوند چهارمین آنهاست و در میان پنج نفر نیست مگر آنکه او ششمین آنهاست

خداوند متعال در این آیه احاطهٔ علّی و قیّومیت خودش را ثابت می‌کند؛ در اینجا می‌فرماید که خداوند متعال وجودی است که هم با یک می‌سازد ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾؛ «اگر سه نفر باهم نجوا کنند، چهارمی اوست؛ اگر پنج نفر باشند، ششمی اوست.» ﴿وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ﴾، ﴿أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ﴾ به یک می‌رسد، ﴿أَكْثَرَ﴾ هم به بی‌نهایت می‌رسد؛ یعنی وجود پروردگار یک وجودی است که هم با یک است و هم با دو است؛ یعنی ثلاثهٔ برای اثنین است. معنایش این است و همین‌طور رابعه برای ثلاثه است. این در اینجا یعنی چه؟!

معیت همزمان با هر فرد و هر مجموعه

وقتی که در اینجا می‌فرماید: وجود پروردگار وجودی است که ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾، بعد از آن‌طرف دارد: ﴿وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾. حالا ما ثلاثه را اثنین کنیم؛ یعنی با اثنین پروردگار ثلاثه می‌شود، با یکی هم پروردگار ثانی می‌شود. ﴿وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ﴾. از این‌طرف دارد که با هر چهارتایی او پنجمی است، از یک طرف دارد که با هر یکی او دومی است؛ حالا مگر غیر از این است که چهارتا، چهارتا یک است؟! چهارتا یک است دیگر، خدا می‌گوید که: «من با هر یک از اینها هستم.»

یعنی با هر یک از این چهار نفر، فرض کنید که این ثانی است برای این است، ثانی برای این است، ثانی برای این است، ثانی برای این است؛ بعد آن‌وقت این و این باهم دو هستند؛ یعنی درعین‌حال که ثانی برای این یکی هست، ثالث برای این دو هم هست، این‌طوری است دیگر. آن‌وقت ثالث برای این دوتا هم هست و هَلُمَّ جَرّا. آن‌وقت چندتا می‌شود؟ یک‌مرتبه می‌شود بی‌نهایت؛ چون هم با یک، دو است و هم با دو، سومی است. متوجه شدید می‌خواهم چه عرض کنم؟!

یعنی وقتی که شما چهار نفر را درنظر بگیرید که فرض کنید اینجا ایستاده‌اند و دارند باهم گوش می‌کنند، این چهارتا که باهم گوش می‌دهند، این پنجمی هم می‌گوید که: «من هم اینجا هستم و دارم صدایتان را می‌شنوم.» از آن‌طرف می‌گوید که: «کمتر از این چهارتا هم باشید، من با شما هستم؛ بیشتر هم باشید، من با شما هستم.» یعنی با چهارتا، این پنجمی است و با سه‌تا، این چهارمی است و با دوتا، این سومی است و با یکی، این دومی است.

حالا درعین‌حال که با یکی، این دومی است، چهارتا را اگر ما تصور کنیم یکی بیاییم به‌جای این بگذاریم حالا اینها دوتا هستند دیگر؛ پس درعین‌حال که دومیِ این است، درعین‌حال سومیِ این دوتا هم هست و درعین‌حال دومیِ این هم هست؛ یعنی هم دومیِ برای این است، هم دومیِ برای این است، هم سومیِ برای هر دو. حالا یکی اضافه کنیم، این می‌شود ﴿ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾. پس خدا هم در اینجا دومی است برای این است و هم دومیِ این است و هم دومیِ این است و هم سومیِ برای این دوتاست و هم سومیِ برای این دوتاست و هم سومیِ برای این دوتاست و هم چهارمیِ برای این سه‌تا و اربعه چه؟ بروید کنار، این چیست؟

دلالت آیه نجوا بر وحدت غیرعددی

این غیر از اینکه ذات، تحقق عددی ندارد؛ اگر ذات معدود به عدد بود، دیگر امکان نداشت که آن ذات در عین اینکه چهارمیِ برای آن سه‌تا هست، درعین‌حال، آن دومیِ برای یک هم خواهد بود. دیگر چندتا ذات که نداریم. ما یک ذات بیشتر نداریم. آن یک ذات یا چهارمی است برای اینها؛ یعنی با

و پایین‌تر از این مقدار هم نیست و بیشتر از این مقدار هم نیست مگر آنکه او با آنهاست هر کجا که باشند. (سپس به آنچه مردم عمل کرده‌اند روز قیامت خبر خواهد داد، به‌درستی‌که خداوند به هر چیزی داناست.)»

چهارتا، این یکی جمع می‌شود؛ درعین‌حال با این یکی هم جمع می‌شود؛ درعین‌حال این دوتا با همدیگر این ذات با این دوتا جمع می‌شود[1]؛ لذا این آیه دلالت می‌کند که این وحدت ذات وحدت عددی نیست؛ وحدتش وحدت بالّصرافه است.[2]

اشکال تفاوت لحاظ در شمارش عرفی

ـ **تلمیذ**: این در محاورات عرفی معمول است؛ من با شما دوتا می‌شوم، با ایشان می‌شوم سومی، با ایشان می‌شوم چهارمی. جهات فرق می‌کند، لحاظها فرق می‌کند، یک‌وقت لحاظ را یکی می‌کنید، یک‌وقت لحاظ را دوتا می‌کنید، یک‌وقت لحاظ را سه‌تا می‌کنید. لحاظ فرق می‌کند.

ـ **استاد**: درست است؛ ولی صحبت در این است که درعین‌حال که به‌عنوان چهارتا، این پنجمی هست یعنی پنجمی از اینجا، درعین‌حال با همین اولی، دومی به‌حساب می‌آید.

ـ **تلمیذ**: به لحاظ است دیگر؟

ـ **استاد**: به کدام لحاظ؟

ـ **تلمیذ**: شما اگر لحاظ یک می‌کنید، پس لحاظ چهار دیگر نیست؛ اگر لحاظ چهار می‌کنید، لحاظ یک دیگر نیست. محال است.

ـ **استاد**: درعین‌حال هم این پنجمی است؛ درعین‌حال سومی است. این چطور ممکن است باشد؟!

ـ **تلمیذ**: همین، درعین‌حال به لحاظهای مختلف...

ـ **استاد**: صحبت سر این است که این چه لحاظی دارد؟

ـ **تلمیذ**: همین لحاظ را در محاورات عرفی هم می‌توانیم بگوییم. این درحالی‌که دومی است، سومی هم هست.

پاسخ به اشکال استقلال فرد و مجموعه

ـ **استاد**: ببینید وقتی که یک مجموعه باهم هستند، یک وقتی ما نظر به مجموعه داریم ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ الاّ هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ یعنی سه‌تایی، نه یکی؛ یعنی این عنوان چهارمی رفته روی این گروه ثلاثه. چهارمی این گروه ثلاثه باید خدا باشد. حالا اگر گروه دوتا شدند، سومی خداست؛ بنابراین در واقع خدا در اینجا یک حضوری دارد که این با وجود خودش عدد برنمی‌دارد؛ به‌جهت اینکه ما عنایت را روی آن گروه بردیم؛ یعنی این گروه من‌حیث‌المجموع، چهارمیِ آن خداست. حالا این گروه که من‌حیث‌مجموع چهارمیِ آن خداست، درعین‌حال این یکی، دومی برای این هم هست، درعین‌حال سومی برای این هم است.

این چه وحدتی دارد؟! این ﴿إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾ که می‌گوید: «خدا با این است»، درعین‌حال که با این است، با همه است. این چه معنا دارد؟! چون در اینجا یک استقلالی را با این می‌رساند؛ یعنی وجود حضرت حق با چهار نفر یک نحو استقلال دارد، با سه‌تا استقلال دارد و با دوتا هم همین‌طور؛ حالا اگر استقلال روی چهارتا رفته است، پس دیگر یکی معنا ندارد که با او هم مستقل باشد! این یکی جزء چهارتا هست، نه اینکه مستقلاً دومی برای این است. عنایت فرمودید؟!

وقتی که ما چهار را درنظر می‌گیریم، این چهارتا را با اینها یک واحد درنظر می‌گیریم و این خدا که پنجمی است، می‌شود در مقابل این چهارتا. حالا اگر این یکی باشد، دیگر این در مقابل این

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به *المیزان*، ج ۱۹، ص ۱۸۴ رجوع شود.

[2] جهت اطلاع بیشتر به *مهر تابان*، ص ۴۷ رجوع شود.

نمی‌شود به‌حساب بیاید؛ درحالی‌که داریم نسبت به تک‌تک اینها هم مستقلاً مَعَهُ؛ ﴿وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡثَرَ﴾؛ یعنی در عین اینکه این چهارتا وجود مستقل هستند و خدا پنجمی اینهاست، درعین‌حال هر کدام از اینها چهارتا هم خدا یک وجود مستقلی در کنار اینها هست. البته مستقل به تعبیر من است.

این استقلالی که هم با وحدت جمع شود و هم این استقلال با این کثرت جمع شود، این چه‌نحو استقلالی است؟! اگر شما وحدت را به‌حساب چهارتا من‌حیث‌المجموع می‌برید، یعنی چهارتا را یکی تصور می‌کنید، آن‌وقت در اینجا دیگر ﴿وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ﴾ معنا ندارد.

معیت قیومی و ظهور یک حقیقت در کثرت

پس ما باید این‌طور بگوییم که این معیّت حضرت حق با این چهارتا، معیّت قیّومیه است؛ یعنی هیچ فرقی در عدد ندارد و هیچ فرقی در ظهور ندارد؛ چون همهٔ اینها ظهور یک واحد هستند. فرق نمی‌کند که آن یک واحد به چهار صورت بیاید یا به یک صورت بیاید؛ دیگر در هر حالی با او به تمام معنا بالکلیه و بالإستقلال وجود دارد.

تفاوت تثلیث با وحدت وجود

و این درست همان استدلالی است که فلاسفه بر علیه نصاریٰ به‌کار می‌برند. نصاریٰ می‌گویند که: «در عین اینکه خدا واحد است، سه‌تا است؛ اب و ابن و روح‌القدوس.» می‌گویند که هر سه سه‌تا هستند و با حفظ استقلال ذاتی برای اب و ابن و روح‌القدوس می‌گویند: «درعین‌حال واحد هستند.[1]»

ناسازگاری استقلال ذاتی با وحدت تثلیث

اشکال فلسفی که وارد می‌شود این است که اگر شما اینها را مستقل بالذات می‌دانید (این یک بحث دقیقی است که در اینجا خود همین‌ها قائل می‌شوند یعنی اشکال کردند که شما که قائل به وحدت وجود هستید) این اشکال بر شما وارد می‌شود؛ اما این بیان در اینجا نمی‌آید؛ به‌خاطر اینکه آنها هر کدام از اینها را تک‌تک مستقل بالذات می‌دانند. این‌طور نیست که هرکدام از اینها را معلول برای ماقبل خودشان می‌دانند؛ ابن را معلول برای اب بدانند، اب را معلول برای روح‌القدوس بدانند یا روح‌القدوس را معلول برای...،

اگر از این ناحیه وارد شوند، پس سه عنصر ذات مستقل وجود ندارد، مبدأ، یکی است و به سه صورت و به سه ظهور تجلی پیدا کرده است. اشکال نیست. صحبت در این است که هر کدام از اینها را ذات مستقله می‌دانند. ذات مستقله وحدت عددی برمی‌دارد؛ اب یکی و ابن یکی و روح‌القدوس یکی است؛ چون هر کدام از اینها از ذوات مستقل شدند...

وحدت علت و وابستگی معلول در وحدت وجود

وحدت وجودی‌ها می‌گویند که:

> «ما در عالم و در عالم خارج یک "یک" بیشتر نداریم. یک داریم. تمام آنچه اینها هستند، معالیل برای آن یک هستند و این‌طور نیست که اینها ذوات مستقله درقبال آن "یک" هستند، مثل اب، ابن و روح‌القدوس که هر کدام از اینها ذوات مستقله درقبال همدیگر هستند.»

اگر هم اینها قائل به همین مسئلهٔ وحدت وجودِ ما بودند، اشکال به آنها وارد نبود؛ یعنی من‌باب‌مثال اگر ابن معلول برای اب بود و اب هم معلول برای روح‌القدوس بود و روح‌القدوس هم منشأ برای اینها بود.

ما می‌گفتیم که این معلول فانی در علت است و علت واحده ذات مستقلهٔ واحده را می‌طلبد؛ ولی آنها هر کدام اینها را درقبال همدیگر قرار می‌دهند و به هر کدام از اینها وظیفهٔ خاص به خودشان را

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به ***مهرتابان***، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۵ رجوع شود.

می‌دهند؛ لذا اشکال وارد می‌شود.

اما در مسئلهٔ وحدت وجود صحبت در این است که ذات متشخص در عالم یکی است و وجودی که تمام موجودات و کثرات از آن وجود منبعث می‌شوند، آن وجود واحد است. وقتی که وجود واحد شد، دیگر دو برنمی‌دارد تا اینکه این کثرات درقبال او قرار بگیرند. تمام کثرات ظهورات آن واحد هستند، نه درقبال او. درقبال او بودن استقلال ذاتی می‌طلبد. اینها که استقلال ذاتی ندارد؛ اینها که مُتدلّیات به او هستند، اینها که محتاج به او هستند، فقیر هستند؛ پس منمحی در او هستند؛ پس ذات می‌شود واحد.

تبیین معیت ذات واحد با موجودات متعدد

در واقع می‌توانیم بگوییم که این آیه ناظر به وحدت وجود است؛ یعنی یک وجود واحد است که آن وجود واحد در عین استقلال ذاتی که با واحد دارد، استقلال ذاتی با دو دارد. ملاحظه فرمودید؟! چون می‌گوید که: ﴿إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾ یعنی ما یک استقلال ذاتی برای ذات فرض کردیم و یک استقلال ذاتی درحالی‌که یک است، یک استقلال ذاتی برای اینکه دوتاست، یک استقلال ذاتی برای اینکه سه‌تا است و یک استقلال ذاتی برای اینکه چهارتاست. ذاتی که در واقع با این مستقل است، چگونه این ذات در عین استقلال ذاتی با این کاغذ، استقلال ذاتی با این قلم دارد؟! چطور می‌شود؟!

ـ **تلمیذ**: لابشرط مقسمی است؟

ـ **استاد**: لابشرط مقسمی است؛ احسنت! همین‌جاست. این چطور می‌شود؟! درعین‌حال استقلالی ذاتی با این دارد. اگر هر کدام اینها استقلال ذاتی داشته باشند، این هم که استقلال ذاتی دارد؛ لذا وحدت عددی می‌شود. پس اینکه الآن با این استقلال ذاتی دارند، این یک نوع استقلالی دارد که وجود همهٔ اینها را در خود فانی می‌کند؛ اگر فانی نکند، لازمه‌اش این است که این وحدت عددی اینها (این شیء یک، کاغذ دو و قلم سه) طارد این استقلال ذاتی باشد که فقط آن با این است. ذاتی که الآن با این است یکی است، این هم با این شد دوتا. آن‌وقت چگونه این ذات در عین اینکه استقلال ذاتی دارد، درعین‌حال با این می‌شود دوتا؟!

این درقبال این قرار گرفت دیگر و در همین حال این ذات یک استقلال با این دارد، طبعاً این درقبال این است، این هم درقبال این است؛ پس این ذوات درقبال همدیگر هستند.

پس برای رفع این اشکال هیچ چاره‌ای نداریم که بگوییم: این ذات در عین وحدت خودش که با این قلم دارد و در عین آن استقلالی که با این دارد، منافاتی با استقلال با این قلم ندارد؛ یعنی این ذات، ذات واحدی است که هردوی این قلم و کاغذ را مظاهر وجود خود می‌بیند تا با تمام اینها مستقلاً می‌تواند نمود پیدا کند؛ جدای از کاغذ مستقلاً به دید قلم ظهور پیدا می‌کند، جدای از این مستقلاً به ظهور کاغذ، ظهور پیدا می‌کند، مستقلاً به این ظهور، جدای از اینها ظهور پیدا می‌کند.

وحدت بی‌حد و قیومیت بر همه مظاهر

پس اگر بخواهیم معنای این آیه را درست کنیم، نمی‌توانیم رفع اشکال در اینها کنیم. اینها در مقابل همدیگر هستند؛ همان‌طور که بنده در مقابل ایشان و ایشان در مقابل ایشان هست، کثرات در مقابل همدیگر هستند. آن واحدی که با همهٔ این کثرات مستقلاً جمع می‌شود باید واحد بالصرافه باشد و واحد بالصرافه آن واحدی است که با تمام آن عالم تعیّنات و با تمام مظاهر قیّومیت دارد. آن واحد بالصرافه دیگر نمی‌تواند حد بردارد؛ چون اگر حد بردارد، دیگر نمی‌تواند با این باشد؛ پس واحد بالصرافه واحد بی‌حدّ است و این همان معنای وحدت وجود و موجود است که در این آیه استفاده می‌شود.[1]

منظور بیان این آیه در اینجا استفادهٔ علمی بود؛ اینکه حضور عینی حضرت حق و قیّومیت با

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۸۸ رجوع شود.

اشیاء، حضور علمی اوست و این حضور علمی عبارت است از این حضوری که اشیاء پیش پروردگار متعال دارند. این یک آیه بود.

آیات حضور عینی اشیاء نزد پروردگار

آیهٔ دیگری که در اینجاست و ما روی بحث عدم غیبوبیت اشیاء از ذات پروردگار می‌رویم و از اینجا وارد این بحث می‌شویم:

اولیت و آخریت خداوند و حضور همه اشیاء

یکی آیهٔ شریفهٔ ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾[1] است. خداوند متعال اوّل است و آخر. اوّلیت و آخریّت یعنی چه؟ آیا اوّلیت وجود بگیریم و آخریّتِ او بگیریم؟ یا اوّلیتِ نشئات بگیریم و آخریتِ نشئات بگیریم که عالم کثرات است؟! هرچه بخواهیم بگیریم، اوّل خلق و آخر خلق، پروردگار متعال است؛ یعنی الآن پروردگار متعال اوّلیت و آخریّت، ابدیت و ازَلیت است.

آیا می‌توانیم بگوییم که الآن ابدیت برای پروردگار متعال است درحالی‌که هنوز ابدیتی تحقق خارجی ندارند؟! آیا می‌توانیم چنین حرفی بزنیم؟! آیا می‌توانیم بگوییم که آخر اوست درحالی‌که هنوز آخری نیامده است؟! چطور ما می‌توانیم بگوییم که آخر اوست؟! آیا می‌توانیم بگوییم که اوّل خلق اوست و آخر خلق هم اوست؟! درحالی‌که هنوز او نیامده است؛ هنوز خلقی نیامده است، چیزی هنوز نیامده است تا اینکه او باشد. اگر بیاید، اوست، درحالی‌که می‌گوییم: «الآن اوست»؛ ﴿هُوَ الأوّل﴾، الآن این‌طور است.

پرسش از زمان در اولیت و آخریت

ـ **تلمیذ**: زمانی نیست که بگوییم نیامده است. خدا که محدود زمانی نیست تا بخواهیم این را مطرح کنیم.

ـ **استاد**: حالا ما آن بحث‌ها را نمی‌کنیم؛ فعلاً اوّلیت و آخریّت رتبی را می‌خواهیم بگوییم.

ـ **تلمیذ**: رتبی هم که زمانی نیست؟ در اوّل و آخریّت رتبی هم زمان مطرح نیست.

ـ **استاد**: بله.

ـ **تلمیذ**: اینکه ما بگوییم که نیامده است، در آن زمان مطرح است؟

ـ **استاد**: می‌دانم. شما می‌خواهید تأیید حرف ما را بکنید. شما می‌خواهید بفرمایید که: «پس همهٔ اشیاء نزد حق حضور عینی دارند.» ما هم می‌خواهیم همین را بگوییم؛ ولی می‌خواهیم بگوییم که اگر قرار باشد بر اینکه ما زمانی تصور کنیم، پس آخریّتی که اوست دیگر در اینجا معنا ندارد؛ چون «العدم المطلق لا یُخبَر عنه و لا یترتب علیه أثر» و امثال‌ذلک.

احصای همه اشیاء در امام مبین

آیهٔ دیگری که در اینجا هست، می‌فرماید که: ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾[2]. منظور این آیه اشیاء موجوده است که می‌فرماید: ﴿كُلَّ شَيۡءٍ﴾ یا اشیائی که هنوز نیامدند؟! مگر به آنها شیء گفته نمی‌شود؟! فرض کنید حوادثی که از فردا به بعد می‌خواهد اتفاق بیفتد، آیا ﴿فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾ نیست؟! به

---

[1] سوره حدید (۵۷)، آیه ۳؛ ***افق وحی***، ص ۶۶:
«اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست.»

[2] سوره یس (۳۶)، آیه ۱۲؛ ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۱۳:
«به تحقیق که ما حقّاً خودمان مردگان را زنده می‌کنیم و می‌نویسیم آنچه آنها از پیش فرستاده‌اند و آثار آن را و هر چیز را در امام مبین شمارش می‌نماییم.»

فرض انتخاباتی که می‌خواهد بعداً برگزار شود، ﴿فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾ نیست؟! یا فرض کنید قضایایی که بعداً می‌خواهد اتفاق بیفتد، اینها شیء نیستند؟! ما که می‌گوییم: «هنوز نیامدند»؛ پس این قضیه چیست؟! این یک مسئله است.

حضور امور غیبی در کتاب مبین

مسئلهٔ دیگر این است که ﴿وَمَا مِنۡ غَآئِبَةٖ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾[1] یعنی هر امر غیبی و هر چیزی که از دید بشر پنهان است و هر چیزی که در آسمان و زمین غائب است. چیزی که غائب نیست در مقام و مرآیٰ و منظر ماست و ما مشاهده می‌کنیم. هر چیزی که غائب است و خارج از زمین و آسمان هم نیست (طبعاً هم نیست) یا امور مُلکی هستند که مربوط به عالم شهادت است یا امور ملکوتی هستند که مربوط به عالم ملکوت است، هر امر غائبی در سماوات و زمین الآن ﴿فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾ هست؛ یعنی آن امر غائب ﴿فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾ است. اینجا خیلی توجه کنید!

نمی‌گوید که خبرش در کتاب مبین است! نمی‌گوید که نوشته‌اش در کتاب مبین است؛ مثل پرونده‌ای که می‌نویسند: مثلاً «فردا فلان مأمور برود فلان کار را انجام دهد»، «در فلان قریه فلان حادثه اتفاق افتاد»، «در فلان‌جا زلزله اتفاق افتاد»؛ پیش‌بینی‌هایی که می‌کنند یا اخبار، این‌طور نیست. ﴿وَمَا مِنۡ غَآئِبَةٖ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾؛ یعنی خود آن در کتاب مبین است و این‌طور نیست که خبرش یا حکایتش در کتاب مبین است.

حضور خود اشیاء به جای خبر و صورت آنها

﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾[2]؛ یعنی «خود آن شیء را در امام مبین احصا کردیم، نه خبر، حکایت، صورت و فیلمش را!» ﴿كُلَّ شَيۡءٍ﴾؛ یعنی وجود خارجی و عینی اشیاء در امام مبین است. بنابراین اگر وجود خارجی اشیاء نباشد، دیگر معنا ندارد که در امام مبین باشد؛ بلکه باید بگوییم که خبرش در کتاب مبین است.

ناممکن بودن خبر از عدم مطلق

خبرش هم نمی‌تواند باشد؛ چون اگر آن شیء عدم باشد و هنوز نیامده باشد، چگونه ممکن است خبرش در امام مبین بیاید؟! چگونه ممکن است بعداً تحقق پیدا کند؟! وقتی که دیوار جلوی شما هست و نمی‌دانید پشت این دیوار چه خبر است، نمی‌توانید خبر دهید؛ چون چشم شما نسبت به مسائل غیر متحقّق حکم عدم را دارد، قضایا نسبت به مسائل غیر متحقّق حکم عدم را دارند. نمی‌شود از چیزی که هنوز تحقق پیدا نکرده است خبر داد. این هم عدم مطلق است.

خزائن اشیاء نزد خداوند و نزول مقدر

آیهٔ دیگر ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ﴾[3] است. البته راجع به اینها

---

[1] سوره نمل (۲۷)، آیه ۷۵؛ ***امام شناسی***، ج ۴، ص ۲۱:
«هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب مبین و آشکار خدا حاضر است.»

[2] سوره یس (۳۶)، آیه ۱۲؛ ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۳۳:
«اشیاء را فرداً فرداً ما در امام مبین احصاء و شمارش می‌کنیم.»

[3] سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۱؛ ***انوار الملکوت***، ج ۲، ص ۳۷۱:
«و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزینه‌هایش نزد ماست؛ ولیکن ما آن را پایین نمی‌آوریم مگر به اندازهٔ معیّن.»

جلسهٔ بعد بحث داریم: کیفیت دید انسان در عالم ماده و کیفیت دید انسان در عالم معنا و اینکه (اگر یک وقت فراموش کردم، به یادم بیاورید؛ چون شاید در ضمن بحث یادم برود) چرا ما بین این دو دید خلط می‌کنیم؟! دید مادی و دید باطنی ما باعث می‌شود که حوادثی را که هنوز تحقق پیدا نکرده است معدوم بدانیم، چرا؟! و چرا ما به‌واسطهٔ دید باطن به آن حوادث پی می‌بریم؟! اشکال در کجاست که مسائلی که بعداً می‌خواهد اتفاق بیفتد، برای ما مجهول است؟ اشکال قضیه در کجاست؟ به‌واسطهٔ چه نکته‌ای این خلط تحقق پیدا می‌کند؟ ان‌شاءالله این برای جلسهٔ بعد باشد.

﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ یعنی هر چیزی منشأش پیش ماست و خزینه‌اش پیش ماست و قضای کلی آن پیش ماست. ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ﴾ در مسائلی که الآن جریان دارند؛ ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ﴾ در مسائلی که شب تحقق پیدا می‌کند و به‌حساب ما، الآن نیست، ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ﴾ در مسائلی که فردا یا پس‌فردا یا صد سال دیگر و صد میلیارد سال دیگر تحقق پیدا می‌کنند، مسائلی که مربوط به عالم قیامت است.

تقدیر شب قدر و حقیقت ملکوتی حوادث

﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ﴾، نکره در سیاق نفی افادهٔ عموم می‌کند و افادهٔ حَصر می‌کند. ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ﴾ نمی‌گوید که مسائلی که الآن هست یا تابه‌حال بوده، خَزائنش پیش ماست. روایاتی که در این زمینه داریم، دالّ بر اینکه اعمال سنه را در شب قدر خدمت حضرت می‌برند[1] و روایاتی که اعمال سنه در شب قدر تقدیر می‌شود[2]، ناظر به همین ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ﴾ است که چگونه در اینجا مسائلی که هنوز در عالم مُلک اتفاق نیفتاده است، حقیقتش در عالم ملکوت وجود دارد؛ صورتش وجود ندارد؛ اما حقیقتش وجود دارد.

قیامت و کشف پرده از حقیقت موجود

آیات دیگری هم در اینجاست که دلالت می‌کنند مسئلهٔ الآن با آینده و با استقبال فرق نمی‌کند، ﴿لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾[3] یعنی کاری که در روز قیامت انجام می‌شود، فقط کشف غطاء است. این‌طور نیست که تحقق و ایجاد شیء باشد. شیء ایجاد نمی‌شود؛ فقط کشف غطاء در اینجا می‌شود؛ پرده برداشته می‌شود. مثلاً شخص بی‌هوش است و هزارتا بلا بر سر او می‌آورند؛ اما نمی‌فهمد. فقط کاری که می‌کنند، یک آمپول به او می‌زنند تا به هوش بیاید، پرده را از جلوی چشمش برمی‌دارند.

تمثیل پرده‌برداری از مجسمه

درست مثل اینکه شما پشت دیواری شروع به ساختن صورتی کنید و یک ماه هم زحمت بکشید، آیا دیده‌اید که وقتی می‌خواهند یک مجسمه درست کنند پرده‌برداری می‌کنند؟! مجسمه‌ای که می‌خواهند

---

[1] ***بصائر الدرجات***، ج ۱، الجزء التاسع، باب الأعمال تعرض على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم و الأئمة صلوات الله عليهم، ص ۴۴۶، ح ۱۴.

[2] ***الکافی***، ج ۴، کتابُ الصّیام، بابٌ فی لَیلَةِ القَدرِ، ص ۱۵۶، ح ۲.

[3] سوره ق (۵۰)، آیه ۲۲؛ ***امام شناسی***، ج ۱۲، ص ۲۱:

«پس ما غطاء و پرده فهم و ادراک تو را باز کردیم و حجاب‌های جهل را از جلوی دیدگان دل تو برداشتیم تا بالنتیجه چشم تو در امروز تیزبین و حادّ شده است.»

درست کنند، طبعاً اجازه نمی‌دهند مردم تماشا کنند که آنها می‌خواهند چه‌کارهایی با گچ و امثال‌ذلک انجام دهند؛ بلکه یک پرده دور این محوطه می‌کشند و بعد در داخل آن مشغول به کار می‌شوند. وقتی که کار به اتمام رسید، پرده را برمی‌دارند. موقع پرده برداشتن مجسمه درست نمی‌کنند؛ بلکه مجسمه درست شده است؛ فقط پرده برداشته می‌شود؛ ﴿فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ﴾؛ یعنی «در روز قیامت فقط پرده را برمی‌داریم»؛ اما همهٔ چیزها وجود دارد. این یک لطیفه است.

تعلق غفلت به امر موجود

لطیفهٔ دوم اینکه در آیه دارد: ﴿لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَـٰذَا﴾ غفلت نسبت به امر عدمی تعلّق نمی‌گیرد؛ بلکه نسبت به امر موجود تعلّق می‌گیرد. نمی‌گویند که: «چرا شما از مسئله‌ای که یک سال دیگر می‌خواهد اتفاق بیفتد، غافل هستید؟» «غافل هستید» در اینجا معنا ندارد. از مسئله‌ای که الآن هست، می‌گویند که: «چرا غافل هستید؟» مثلاً «چرا پیش فلان شخص نمی‌روی؟» الآن شخص وجود دارد و می‌گویند که: «چرا غافل هستی؟!»

اما فرض کنید اگر بگویند که: «چرا غافل هستی که فردا خورشید می‌خواهد طلوع کند؟!» خورشید فردا طلوع می‌کند. الآن چیزی نیست؛ غافل بودن ندارد، مگر اینکه غفلت را نسبت به قضایایی که انسان الآن باید انجام دهد بگویند، مثلاً بگویند که: «چرا غافل هستی که این فردا می‌خواهد انجام شود؟!» یعنی کارهایی را باید الآن انجام دهد که اگر انجام ندهد، فردا حادثه‌ای اتفاق می‌افتد که در پشیمانی می‌ماند؛ پس همیشه غفلت به امر موجود تعلّق می‌گیرد، نه به امر معدوم. نسبت به امر موجود می‌گویند که: «چرا غافل هستید؟»

تفسیر آیه خوردن مال یتیم و آتش باطنی

آیهٔ دیگر:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلْيَتَٰمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾[1]

آن کسانی که ربا می‌خورند الآن آتش می‌خورند. ﴿وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ اینها بعداً می‌رسند؛ اینها بعداً می‌فهمند که به چه مسائلی قبلاً [مبتلا] شدند.

حضور کنونی نتیجه اعمال پیش‌فرستاده

آیهٔ دیگر ﴿ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾[2]. می‌فرماید که: «این چیزهایی که تو قبلاً فرستادی، این هم همان است.» اگر بعداً بهشت و جهنم درست شود، ﴿قَدَّمَتْ يَدَاكَ﴾ معنا ندارد؛ این یعنی خود همین بهشت الآن حاصل شده است. ﴿قَدَّمَتْ يَدَاكَ﴾؛ یعنی «قبلاً تو این را ایجاد کردی» و تحقق دارد؛ درحالی‌که ما بعداً هنوز این را مشاهده نکردیم.

داستان حاج مؤمن و مشاهده صورت باطنی غذا

﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾. الآن این شخص آتش می‌خورد. این آتش خوردن صورت باطنی

---

[1] سوره نساء (۴)، آیه ۱۰؛ ***معاد شناسی***، ج ۲، ص ۲۹۵:
«آن کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خورند، حقیقتاً در شکم‌های خود آتش می‌خورند و به‌زودی در سعیر و آتش جهنّم خواهند سوخت.»

[2] سوره حج (۲۲)، آیه ۱۰؛ ***معاد شناسی***، ج ۱۰، ص ۳۲۶:
«این است آنچه کار کرد دست تو پیش فرستاده است! و خداوند ابداً به بندگان خود ستم روا نمی‌دارد.»

قضیه است؛ ربا خوردن و التذاذ دنیوی صورت ظاهری قضیه است. ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ این‌طور نیست که «إنّما سیأکلون ناراً» یا «إنّما سیصلون سعیراً» باشد؛ بلکه «الآن یأکلون رباً و یأکلون ناراً». همان ربا همین نار است؛ هیچ فرقی نمی‌کند؛ الاّ اینکه صورتش مخفی است؛ مثل آن قضیهٔ حاج مؤمنی که بود و آن شخصی که آمد و گفت: «حالا برو نگاه کن، ببین این غذاهایی که می‌خورند چیست؟» رفت و نگاه کرد، دید اینها نجاسات می‌خورند.[1]

این‌طور نیست که آن شخص صاحب‌دل برای او نجاست خلق کند. نه! خلق نکرده است؛ فقط ﴿فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ﴾؛ پرده را برداشته است. نجاستی که وجود دارد، این نمی‌بیند، این مردمک چشم این را نمی‌بیند. این نجاست را نمی‌بیند. او چه‌کار می‌کند؟ عالم مثال را در این شخص تقویت می‌کند و عالم مثال را غلبه می‌دهد و این شخص این غذا را نجاست می‌بیند؛ درحالی‌که واقعاً نجاست نیست؛ یعنی اگر آن موقع یک دوربین داشت و فیلم از این غذا برمی‌داشت، این به‌صورت نجاست نبود؛ مگر اینکه دوباره او در آنجا تصرف کند و صورت ظاهری را هم تبدیل به صورت ملکوتی خودش کند که می‌شود انجام دهد، درست شد؟! این ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ﴾ است.

احاطه کنونی جهنم بر کافران

آیهٔ دیگر: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَٰفِرِينَ﴾[2] یعنی جهنم به کافرین احاطه دارد که احاطهٔ فعلیه است و این‌طور نیست که احاطهٔ استقبالیه باشد. به احاطهٔ استقبالیه که احاطه نمی‌گویند؛ بلکه احاطهٔ فعلیه است. مشتق حقیقت است در تلبس مشتق در زمان حال و این ﴿لَمُحِيطَةٌۢ﴾ یعنی الآن احاطه دارد، نه اینکه «إنّ جَهَنّمَ سَتُحیطُ بالکافرین». ﴿لَمُحِيطَةٌۢ﴾؛ یعنی «الآن احاطه به کافرین دارد.»

آیا تابه‌حال دیده‌اید افرادی که کدورت دارند و شما کاری انجام می‌دهید و اینها کدورت پیدا می‌کنند؟ شخص کدورت پیدا می‌کند. صورت باطنی این کدورت همان جهنمی است که آن جهنم ابتعاد از حق است و آیات دیگری که الی‌ماشاءالله هست و ما فقط به‌عنوان نمونه عرض کردیم.

نتیجه آیات در تبیین علم حضوری خداوند

تمام این آیات دلالت دارند بر اینکه امر غایبی از حیطهٔ علمیّهٔ پروردگار غیبت ندارد. هر مسئله‌ای که معدوم است و بعداً تحقق خارجی پیدا می‌کند، از حیطهٔ علمیّهٔ پروردگار معدومیت ندارد. ما الآن جهنم را می‌بینیم و می‌گوییم که: «الآن هست.» بهشت الآن هست، آتش الآن هست. ﴿ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾. این الآن هست. ﴿لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾. فقط پرده برداشته شده است؛ ولی الآن هست. ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِيٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾[3] یا اینکه مثلاً ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ که تمام اشیاء من البدو إلی الختم

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به ***معاد شناسی***، ج ۱، ص ۱۰۰: داستان حاج مؤمن و ملاقات او با یکی از مردان خدا در راه مشهد رجوع شود.

[2] سوره توبه (۹)، آیه ۴۹؛ ***امام شناسی***، ج ۱۰، ص ۲۱۲:
«و حقاً که جهنم بر تمام کافران احاطه دارد.»

[3] سوره یس (۳۶)، آیه ۱۲؛ ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۳۳:
«اشیاء را فرداً فرداً ما در امام مبین احصاء و شمارش می‌کنیم.»

الآن پیش پروردگار به احاطهٔ علمیّهٔ او حضور علمی، عینی و خارجی دارند.

این عبارت است از آن علم حضوری که خود حضور الشیء عند الذات است؛ همین شیء خودش پیش ذات حضور دارد و این احاطهٔ پروردگار است. اگر بخواهیم بگوییم اشیائی که بعداً تحقق پیدا می‌کنند، بعد به علم پروردگار اضافه می‌شوند و الآن پروردگار نسبت به آنها علم ندارد، این مطلب، هم با آیات در اینجا منافات دارد و هم موجب جهل و نقصان و خلل در ذات پروردگار خواهد بود.

حضور عینی اشیاء و ادامه بحث قضا و قدر

پس نتیجهٔ بحث در اینجا این است که تمام اشیاء نزد پروردگار حضور عینی دارند. حالا ان‌شاءالله نحوهٔ تبدّل آن قضای کُلی به این قَدَر که چگونه آن قَدَر از دید ما مجهول است ولکن برحسب واقع تحقق خارجی دارد، برای جلسهٔ بعد باشد.

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد